

# زنان طبقه متوسط از عمل تانظریه اجتماعی

گفت‌وگو با: نوشین احمدی خراسانی

زنان، ش ۱۲۹، اسفند ۸۴

**چکیده:** در این گفت‌وگو، ضمن این‌که فرهنگ و قوانین ایران را مردسالار و خشن دانسته، بر لزوم تغییر قوانین و حرکت برای تحقق دموکراسی و تلاش برای تغییر اوضاع به نفع زنان تأکید کرده است. وی معتقد است، برای تحقق این اهداف باید همه اقشار جامعه زنان، با هر سلیقه و خواسته‌ای قیام کنند.

○ جامعه امروز ما دوران گذار را طی می‌کند و در این دوران، طبقه متوسط البته جایگاه ویژه‌ای دارد و دغدغه‌ها و خواسته‌هایی را می‌توان به عنوان مطالبات این طبقه در هر مقطع زمانی مشخص کرد. نسبت خواسته‌های زنان طبقه متوسط با کل خواسته‌های این طبقه، فارغ از دسته‌بندی جنسیتی، چیست؟

● اصولاً، تغییر در هر جامعه‌ای از طریق درخواست‌های کلی و انتزاعی صورت نمی‌گیرد. برای طبقه متوسط، دموکراسی و آزادی بیان مهم است، ولی اینها بدون حضور نیروهای فعال و مستقل اجتماعی مقولاتی انتزاعی هستند. وقتی این خواست‌های کلی به خواست‌های انضمامی و موقعیتی بدل می‌شوند، واقعیت و مفهومشان آشکار شده و می‌توانند به تحول بینجامند، همه می‌توانند بیایند و از دموکراسی به صورت کلی حرف بزنند؛ اما تحقق دموکراسی به نیروهای مختلف اجتماعی بستگی دارد.

تجربه صد ساله نشان داده است که، باید گروه‌های اجتماعی گوناگون مانند زنان به‌طور

بازتاب اندیشه ۲۳

زنان طبقه  
متوسط از  
عمل تانظریه  
اجتماعی

مستقل فعال شوند تا بتوان به توافقی در مورد دموکراسی و تحقق آن رسید. گروه‌های مختلف زنان می‌توانند بر اساس منافع و تجربه‌های گوناگون خواسته‌هایشان را، که در مواردی با مردان مشترک است، پیگیری کنند. در واقع، وقتی دموکراسی با در نظر گرفتن خواست گروه‌های مختلف متبلور می‌شود، آن موقع است که واقعاً معنا می‌یابد.

ما باید یاد بگیریم که، در جای خودمان بایستیم و نماینده خودمان باشیم. اگر ظرفیت و توان و منافع خودمان را بشناسیم و کار خود را خوب انجام دهیم و بتوانیم در حد توان فضا را باز کنیم، مسلماً جای بیشتری برای گروه‌های دیگر زنان از طبقات دیگر فراهم می‌شود. البته هزینه تحولات را، معمولاً طبقه متوسط می‌پردازد. با وجود این، همیشه این طبقه مورد طعن بوده، شاید به دلیل رمانتیسیم حاکم بر مبارزات اجتماعی در ایران.

### ○ میان مطالبات زنان طبقه متوسط و دیگر گروه‌ها و طبقات، چه ارتباطی وجود دارد؟

● به نظرم، هر چقدر که گروه‌های زیر دست‌تر جامعه زنان بتوانند خواسته‌هایشان را مطرح کنند و آنها را تحقق بخشند، مسلماً گروه‌های طبقه متوسط هم از آن نصیب خواهند برد. ولی مهم این است که آنها خودشان بتوانند این کار را بکنند، من نمی‌توانم به نمایندگی از آنها بروم خواسته‌هایشان را طرح کنم. معتقدم که اگر زنان کارگر خواسته‌های خود را مطرح کنند، مسلماً خیلی از خواسته‌های مرا هم دربر می‌گیرد؛ همین طور گروه‌های دیگر. اما من به عنوان یک زن طبقه متوسط، حداقل کاری که در این زمینه می‌توانم بکنم این است که، به تعمیق خواسته‌های گروهی که به آن تعلق دارم کمک کنم. اگر این دیدگاه را بپذیریم، بعد نوبت به انتخاب راه و ابزار و شیوه‌ها می‌رسد. باید شیوه‌هایی را انتخاب کنیم که برای گروه‌های دیگر زنان هم تا حدودی یاری دهنده باشد، مثلاً در تلاشمان برای تغییر قوانین باید ببینیم که تغییر کدام یک از قوانین کمک بیشتری به زنان می‌کند، یا این‌که با کدام یک از روش‌ها که در جامعه در برابرمان قرار گرفته، می‌توانیم به تقویت مستقل جامعه زنان کمک بیشتری بکنیم.

○ این‌که ما به دامن پراگماتیسم می‌غلطیم، گاه ممکن است ناشی از آن باشد که به لحاظ تئوریک تا حدودی ضعف داریم. در واقع، مسائل را به سطحی پایین‌تر تنزل می‌دهیم و سراغ عمل می‌رویم تا ببینیم در عمل چه می‌شود. البته نمی‌گوییم که الزاماً این‌گونه است.

● آخر بحث شما بحث اولویت بندی برای جنبش، در حوزه عمل است. من معتقدم فمینیسم اصولاً شناختش را از دل تغییر به دست می‌آورد. یعنی ما وقتی که قصد تغییر نظم

مردسالارانه را داریم، می‌توانیم ابعاد آن را بشناسیم. من به عنوان یک زن، تا وقتی کلیشه‌های جنسیتی را پذیرفته‌ام و زندگی‌ام را می‌کنم، نمی‌فهمم این کلیشه‌های مرسوم چه جایگاه و تأثیری دارند و چگونه عمل می‌کنند. اما، به محض این که شروع می‌کنم به شکستن آنها، تازه می‌فهمم پشت این کلیشه‌ها چه قدرتی نهفته است و چه پیچیدگی‌هایی زنان را زمین‌گیر می‌کند. به همین دلیل است که برای برخی از زنان مسأله مردسالاری وجود ندارد، چون وقتی زنی نمی‌خواهد موقعیتش را تغییر بدهد و در همین موقعیت سنتی امتیاز می‌گیرد طبیعتاً مردسالاری را نمی‌شناسد چون نخواسته است تغییرش بدهد. اما وقتی بخواهد تغییر بدهد، می‌بیند چقدر خشن است. برای همین هم در دوره‌هایی که تغییراتی در جامعه ایجاد می‌شود و همه‌گروه‌های اجتماعی به تکاپو می‌افتند، زنان هم به تکاپو می‌افتند و در همین مواقع است که بخش وسیعی از زنان متوجه موانع پیش روی خود می‌شوند. بنابراین، شناخت مباحث نظری در جنبش زنان نیز، از دل این حرکت‌های اجتماعی بیرون آمده است و این دو را نمی‌توان از هم جدا کرد. برای همین هم، به آن معنایی که شما می‌گویید، پراگماتیستی نیست، بلکه تئوریش همین است و این تئوری و برنامه از دل حرکت اجتماعی برای تغییر بیرون می‌آید. حتی در غرب هم تئوری‌هایی که فمینیست‌ها در دانشگاه‌ها تدوین کرده‌اند، همه از دل مبارزه و حرکت برای تغییر نظام دانشگاهی و منزوی کردن تئوری‌های مسلطی بیرون آمده است، که زنان در آن نادیده نگاشته می‌شدند. منظور من از عمل اجتماعی هر نوع کنش معطوف به تغییر است که این کنش در حوزه نظری هم می‌تواند اتفاق بیفتد.

○ آشفته‌گی غربی در تئوری‌های فمینیستی وارد شده به ایران وجود دارد، به دلیل این که این تئوری‌ها در دل اندیشه‌های پست مدرن معنا می‌یابند. از سویی، ما برنامه‌ای برای مواجهه با این تئوری‌ها نداشته‌ایم، به طوری که گاه حتی یک مترجم یا مؤلف علاقه‌مند به این حوزه‌ها در تألیف یا ترجمه خود برنامه مشخصی ندارد. آشفته‌گی ذهن ما مجال نمی‌دهد که بیاییم مسأله‌یابی کنیم. وقتی می‌خواهیم مسأله‌یابی کنیم مسأله خودمان یا یک طبقه یا گروه آن طرف را از پشت شیشه تئوری می‌بینیم. این تئوری‌ها واجد آشفته‌گی است و ما هم نسبت به فضای پیرامون خود دچار آشفته‌گی می‌شویم؟ شما چطور این آشفته‌گی را می‌بینید؟

● اتفاقاً، به نظر من، تنها جنبشی که دقیقاً می‌داند چه کار دارد می‌کند همین جنبش زنان است. جنبش‌های دیگر ممکن است این آشفته‌گی‌ها را داشته باشند، ولی ما آن چنان نداریم. درست است که این تئوری‌ها وارد شده ولی به هر حال، چون خیلی از خواسته‌های امروز

زنان کاملاً عملی و روزمره و ابتدایی است، این تئوری‌ها کمتر می‌توانند آشفتگی ایجاد کنند. شرایط ما چنان است که، پایمان را همیشه روی زمین نگه می‌دارد. نمی‌دانم، شاید در آینده این آشفتگی غلبه کند، و شاید هم آن زمان دیگر آشفتگی نامیده نشود بلکه تفاوت تلقی شود. در حال حاضر، من این آشفتگی را خیلی احساس نمی‌کنم. این تئوری‌هایی که می‌آید تا حدودی دایره نگاه و دانش ما را گسترده‌تر می‌کند و تا حدودی دایره نگاه و دانش ما را گسترده‌تر می‌کند و تا حدود زیادی قدرت انتخابمان را برای بهتر حرکت کردن افزایش می‌دهد. شاید بعد از ورود رشته مطالعات زنان به دانشگاه‌ها تا حدودی به نظر می‌آید آشفتگی بروز کرده، چون به هر حال اگر این تئوری‌ها تزئینی باشند و نخواهید برای تغییر از آنها استفاده کنید، مسلماً آشفتگی ایجاد می‌شود. در دانشگاه‌ها هم که همیشه محافظه کاری وجود داشته چنین فضایی حاکم است و دانشجویانی که نمی‌دانند این تئوری‌ها به چه دردی می‌خورد سردرگم می‌شوند و البته برخی از مردها هم که فقط می‌خواهند فمینیسم را بشناسند تا به آن جواب بدهند، یا به هر منظور دیگر، ممکن است دچار آشفتگی شوند. به هر حال، درست است که اگر نخواهید از این تئوری‌ها برای تغییر استفاده کنید، چیزهای عجیب و غریبی به نظر می‌رسند. اما، به نظرم، چون ما زنان با مردسالاری‌ای روبه رو هستیم که با ابزارهای مدرن، خواسته‌های ما را مرتب تقلیل می‌دهد، خیلی نمی‌توانیم از این چارچوبت فراروی کنیم، یعنی شرایط سخت عینی ما را از این آشفتگی دور می‌کند.

الان می‌بینیم که گروه‌های مختلف زنان هر کدام می‌دانند کجا ایستاده‌اند و چه کار دارند می‌کنند. البته طبقه متوسط به دلیل شرایطش، همیشه امکان و ظرفیت فراروی از شرایط و انتزاعی کردن قضا یا را دارد. ولی به نظرم به، دلیل خشونت زیادی که در زندگی زنان وجود دارد این اتفاق کمتر می‌افتد چون ما زنان، هر چقدر هم که با این تئوری‌ها از زمین‌کننده شویم، نهایتاً وقتی خشونت‌های روزمره نسبت به ما اعمال می‌شود - مثلاً می‌بینیم که هنوز در خانه کتک می‌خوریم، هنوز مورد خشونت‌های جنسی در خیابان قرار می‌گیریم - دوباره به زمین برمی‌گردیم. واقعاً مردها در میدان این تئوری‌ها بیشتر آشفته شده‌اند. در شرایط حاضر، ما زنان می‌دانیم که در این میدان چه کار داریم می‌کنیم. در واقع، این تئوری‌های رنگارنگ به ما کمک می‌کند که بیشتر آینده‌نگری کنیم و روش‌هایمان انعطاف به خرج دهیم. فکر می‌کنم آشفتگی یا ندانم کاری بیشتر در روش‌ها و ابزار تغییر است که در بین زنان وجود دارد، یعنی بیشتر روش‌شناسی است تا شناخت‌شناسی.

در زندگی روزمره، زن‌ها هر روز دارند مبارزه می‌کنند، روش‌های مختلفی یا به صورت شخصی یا جمعی. برای تغییر زندگی خودشان دارند، ما وقتی می‌نویسیم، وقتی وبلاگ شخصی راه می‌اندازیم و...، به قصد تأثیرگذاری بر سیستم مردسالاری است. منظور از عمل اجتماعی فقط اعتراضات خیابانی نیست، بلکه هر عمل معطوف به تغییر به نفع زنان است.

○ آیا پرداختن به این دغدغه مهم نیست که خواسته مطرح شده، به مشکلات شمار بیشتری از زنان پردازد؟

● من فکر نمی‌کنم هیچ خواسته‌ای بتواند همه زنان را دربرگیرد. اصلاً قرار نیست که همه زنان بر سر یک موضوع واحد جمع شوند. به نظر من، تغییر این طوری اتفاق نمی‌افتد که همه سر یک موضوع به اجماع برسند و فقط مشکل این باشد که دنبال آن موضوع واحد بگردیم. اگر دنبال این باشیم، هیچ وقت هیچ تحول ماندگاری صورت نمی‌گیرد. هر نوع خواستی به هر حال بعضی از گروه‌ها را درگیر می‌کند؛ این خیلی واضح است. لزومی ندارد ما قضیه زنان را رمانتیک کنیم، یعنی همه بیاییم سر هر یک موضوع جمع بشویم. این اصلاً امکان‌پذیر نیست. هر خواستی خواست یک قشر خاص است. ولی سؤال بهتر می‌تواند این باشد که، این خواست‌ها چه موقع روی زندگی بخش تری از زنان تأثیر می‌گذارد، و این به نظر من بستگی دارد به روش‌هایی که انتخاب می‌کنیم. اگر بتوانیم راه‌ها و مجاری جدیدتری کشف کنیم که در دسترس عده بیشتری از زنان باشد، حتی اگر خواسته‌ای که برای تحققش تلاش کرده‌ایم به نفع تعداد کمی از زنان باشد، اما راهی که گشوده‌ایم برای همه زنان مورد استفاده خواهد بود. همه خواسته‌ها به هر حال، به نوعی متعلق به بخشی از زنان است و همه را دربر نمی‌گیرد. زمان شاه، یک سری قوانین خانواده عوض شد. اگر زنان در آن زمان یک دهم آنچه را در تغییر قوانین از بالا به دست آوردند در بطن مبارزه مستقلشان در جنبش زنان به دست می‌آوردند، احتمالاً مجاری و راه‌هایی را در جامعه باز می‌کردند که امروز هم برای ما کارساز می‌بود. بنابراین، باید به دنبال مکانیسم‌هایی بگردیم که، قدرت لازم را برای زنان به منظور تغییر فراهم کند. قدرت دادن به زنان در جامعه کار خیلی دشوار است.

برخی از قوانین موجود، علاوه بر آن‌که در زندگی زنان تأثیر بسیار دارد، عامل تحقیر زنان هم هست. وجود این قوانین حتی در زندگی کسانی مثل زنان طبقه متوسط مدرن، که می‌توانند تا حدودی این قوانین را دور بزنند، هم تأثیر می‌گذارد. بنابراین، وقتی ما برای تغییر قوانین مبارزه می‌کنیم لزوماً به این معنا نیست که فقط می‌خواهیم خود قانون را عوض بکنیم،

بازتاب اندیشه ۷۲

۶۴

زنان طلعة  
متوسط از  
عمل تا نظریه  
اجتماعی

بلکه با تحقیر و فرودستی ناشی از وجود این قوانین هم مبارزه می‌کنیم، یعنی رشد آگاهی در میان زنان نسبت به این قوانین مسلماً اولین هدف ماست و همچنین یافتن محوری برای گرد آمدن حول آن. این محور مشترک را، می‌توان با پرداختن به تغییر برخی قوانین به دست آورد و این محوریت در آن زمان، با طرح مسأله نقد برخی از قوانین ایجاد شد.

○ این هم مسأله‌ای است که روشن فکر، کمتر تلاش کرده با حکومت و حاکمان دیالوگی برقرار کند. در واقع، دیالوگی برقرار نشده است بین کسانی که حامی دیدگاه مستقر هستند و کسانی که دغدغه‌های مدرن دارند یا جایگاه دیگری برای زن آرزو می‌کنند.

● فکر می‌کنم این بحث به نوعی بحث در چارچوب قدرت است، نه صرفاً بحث دین یا روشن فکری. در تمام جهان، مردسالاری از ابزارهای مختلف چون مسیحیت، مدرن و سنت استفاده کرده؛ در ایران هم در این زمینه بیشتر بحث را در حیطه قدرت می‌بینیم، نه صرفاً در حیطه مکتب یا سنت. فکر می‌کنم اگر معادلات قدرت تغییر کند، این معادلات در قوانین هم تغییر خواهد کرد، همین طور که تا حالا کرده است. بنابراین، شاید آن چیزی که باید ایجاد شود صرفاً این دیالوگ نیست بلکه باید جامعه مدنی و به‌طور مشخص جامعه زنان توانمند شود تا قدرتش در معادلات و سطوح بالاتر قدرت تأثیر بگذارد.

می‌خواهم بگویم چیزی که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که، زنان را آن قدر توانمند کنیم که معادلات را به نفع خود تغییر بدهند، هر چند که این توانمند کردن به این سادگی نیست و برای آن نیاز است که به همان سنت هم پرداخته شود. به هر حال، نقد آنها هم، همان طور که شما می‌گویید، لازم است. البته این کار هم در حال صورت گرفتن است و شاید لزومی نداشته باشد همه گروه‌های مختلف زنان از مدرن و مذهبی و غیره بیایند روی یک موضوع واحد کار کنند. الان در میان زنانی که دغدغه‌های مذهبی دارند، این کار به خوبی صورت می‌گیرد. درست است که وقتی در ساختار قدرت از ابزار سنتی استفاده می‌شود نقد خود این ابزار هم مهم است و برای همین است که به نظرم زنان روشن فکر دینی نقش مهمی دارند. اما این همه قضیه نیست. باید معادلات نابرابر بین زن و مرد هم در جامعه تغییر کند، وگرنه تلاش زنان روشن فکر دینی به جایی نمی‌رسد و تعمیق پیدا نمی‌کند.

○ شما و کسانی که در دغدغه و جایگاه اجتماعی یا شما اشتراک دارند مسائل خاصی را پیگیری می‌کنید. از میان این مسائل، اگر ممکن است، مهم‌ترینشان را بازگو کنید.

● چون نظام مردسالاری به پهنای زندگی حضور دارد، مسائل زنان هم به پهنای زندگی

وجود دارد. این که ما به کدام مسئله زنان پردازیم به موقعیت جنبش زنان و ضعف و قوت آن بستگی دارد؛ بستگی به این دارد که چه چیزی را می‌توانیم مثلاً در حال حاضر به طور گسترده‌تر مطرح کنیم. اما، به نظر من، بحث تغییر قوانین مسأله مهمی است، به دلیل آن که یک سنت مبارزاتی صد ساله پشت آن وجود دارد و از گذشته هم در میان جنبش زنان وجود داشته و به دلیل این که ملموس تر است و هر کسی که در این جامعه زندگی می‌کند ضوابط و مقررات حاکم بر این قوانین را در زندگی اش کم و بیش لمس می‌کند.

بحث خشونت علیه زنان نیز، بسیار فراگیر و حیاتی است. اگر آمارها را نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که جنگی تمام عیار در جهان علیه زنان وجود دارد. وقتی اخبار مربوط به عراق را می‌شنویم، مثلاً می‌بینیم در یک بمب‌گذاری سی نفر کشته می‌شوند. اما اگر خشونت‌هایی را که هر روز در کشورهای جهان بر سر زنان می‌رود با آن مقایسه کنیم فکر می‌کنم به این نتیجه برسیم که جنگ و خشونت علیه زنان، بیش از بمب‌گذاری در عراق قربانی می‌گیرد. به نظر من، در هزار توی زندگی مردم دنیا جنگی علیه زنان در جریان است که هنوز آن را جدی نمی‌گیریم. خشونت‌هایی که علیه زنان صورت می‌گیرد جنگ به معنای واقعی کلمه است. حالا اگر خیلی بخواهیم دنبال اولویت بگردیم، به نظر من، بحث خشونت علیه زنان و تغییر قوانین و ایجاد قوانین حمایت‌کننده از زنان در برابر خشونت خواسته‌های خیلی مهمی هستند.

## ● اشاره

۱. از این گفت‌وگو و دیگر نوشته‌ها و آثار ایشان برمی‌آید که، ایشان به تبع فمینیسم، هر آنچه مبتنی بر جنسیت باشد و منجر به تفاوت حقوقی گردد، خشونت می‌داند. خانم احمدی مرتکب دو اشتباه بزرگ شده است، اول در تعریف خشونت و دوم در سعه و گستره آن. خشونت دو رکن اساسی دارد که اگر هر یک از آن دو نباشد، اطلاق خشونت بر آن صحیح نیست؛ یکی عدم حقانیت و دیگری انداء و اذیت. مثلاً زنا عمل نامشروعی است که حقانیت ندارد، ولی وقتی طرفین رضایت دارند و از آن لذت نیز می‌برند اگر چه گناه کبیره است ولی خشونت نیست، همچنین زدن تازیانه بر زناکار به عنوان حدّ زنا، اگر چه موجب اذیت زانی می‌شود ولی اطلاق خشونت به آن صحیح نیست، زیرا اجرای چنین حدی شروع و حق است و حکمت‌های بسیار دارد، که در محل خود بیان شده است. اما در منطق فمینیستی که آزادی و برابری مطلق و دموکراسی در همه قوانین و احکام معیار مشروعیت است نه وحی و دین آسمانی، مثال اول را مصداق خشونت نمی‌داند، زیرا خلاف آزادی جنسی نیست، بلکه برای ارضای غرایز جنسی لازم است. ولی مثال دوم مصداق خشونت است.

بازتاب اندیشه ۷۲

زنان طبقه متوسط از عمل تانظریه اجتماعی

زیرا خلاف آزادی و موجب محدودیت است. متأسفانه نویسندۀ مقاله تعریف دقیقی از خشونت ارائه نکرده است لکن همانطور که گفته شد، ظاهراً با تعریف اعلامیه رفع خشونت علیه زنان - که در سال ۱۹۹۳ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد - موافق است. در آن اعلامیه خشونت علیه زنان چنین تعریف شده است: «هر گونه عمل خشونت‌آمیز مبتنی بر جنسیت که موجب بروز، یا احتمال بروز صدمات و آسیب‌های جسمی، جنسی یا روانی و یا رنج و آزار زنان از جمله؛ تهدید به انجام عمل خشونت‌آمیز که نتیجه آن محرومیت اجباری یا اختیاری (در شرایط خاص) از آزادی در اجتماع و یا زندگی خصوصی می‌گردد.» بر مبنای همین تعریف بسیاری از حقوق جزایی اسلام را، مصداق خشونت دانسته‌اند.

کوتاه سخن آن‌که وی علاوه بر اشتباه در تعریف در گستره خشونت نیز به اشتباه رفته است. ایشان خشونت علیه زنان را به پهنای جهان و به پهنای فرهنگ رفتاری مردم و به پهنای قانون توسعه داده است، در حقیقت این بینش، برخاسته از همان تعریف است. وی تصریح کرده است: «بحث خشونت علیه زنان بسیار فراگیر و حیاتی است. اگر آمارها را نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که جنگی تمام عیار در جهان علیه زنان وجود دارد... به نظرم در هزار توی زندگی مردم دنیا جنگی علیه زنان در جریان است که هنوز آن را جدی نمی‌گیریم. خشونت‌هایی که علیه زنان صورت می‌گیرد جنگ به معنای واقعی کلمه است.» به فرض آن‌که آمار صحیح باشد، اشتباه ایشان این است که، تفاوتی بین فرهنگ و قانون جمهوری اسلامی ایران با دیگر فرهنگ‌ها و قوانین دیگر ملل قائل نشده و آن ظلم‌ها و ستم‌ها که در آمریکا، اروپا، آفریقا و... در اثر فرهنگ‌های جاهلی و قوانین غیرالاهی بر زنان می‌رود را به ایران نسبت داده و گفته است: «... وقتی خشونت‌های روزمره نسبت به ما اعمال می‌شود - مثلاً می‌بینیم که هنوز در خانه‌ها کتک می‌خوریم، هنوز مورد خشونت‌های جنسی در خیابان قرار می‌گیریم...».

اولاً فرهنگ عامه مردم ایران، امروز بر مبنای عذوفت و مهربانی شکل گرفته است نمی‌گوئیم خشونت وجود ندارد لکن میزان آن نسبت به بسیاری از کشورهای جهان حتی کشورهای فمینیستی کمتر است و درشت‌نمایی آن به غرض پیش بردن اهداف فمینیستی صحیح نیست. ثانیاً توسعه و تسری خشونت‌های رفتاری که در زندگی عملی مردم وجود دارد، به قانون جمهوری اسلامی که با نظارت فقهای شورای نگهبان تصویب می‌شود و کوشش می‌شود که با دین اسلام تطابق داشته باشد، غلط است و از آن بدتر، توسعه آن به آیات و روایات و احکام شرعی مبتنی بر کتاب و سنت است. به عنوان مثال قرآن کریم زدن زن توسط شوهر، در صورت نشوز زن، پس از دو مرحله با موعظه و پشت کردن در رختخواب، تجویز کرده است «واللاتی تخافون نشوز هن فعظوهن الیهجرهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تیفوا علیهن سییلاً...»<sup>۱</sup>



لکن اولاً تجویز این حکم به جهت پیشگیری از طلاق و جدایی است و در دید جامع‌تر به مصلحت زن و شوهر است و ثانیاً مقصود از «اضر بوهن» تنبیه سخت نیست تا خشونت نامیده شود، از امام باقر<sup>ع</sup> در تفسیر آن فرموده است: «ضربها ضرباً غیر میرح<sup>۱</sup>، غیر میرح یعنی غیر شدید، و در روایت دیگر فرمود: «انه الضرب السواک»<sup>۲</sup> و امام رضا<sup>ع</sup> فرموده است: «والضرب بالسواک و شبهه ضرباً رقیقاً»<sup>۳</sup>؛ «زدن با مسواک و مانند آن، زدنی نرم و با رفاقت» مسلم است که نظر اسلام در این حکم، هیچ‌گونه خشونت به همراه ندارد و بلکه فقط برای اظهار ناراحتی و برای پیشگیری از طلاق و جدایی و به جهت جلب محبت تجویز شده است، حال اگر مردم با شلاق همسرشان را تنبیه کنند، معصیتی است که در عمل رخ می‌دهد و تقصیر حکم شرعی نیست و دین نیز از آن تبری می‌جوید. بنابراین، این‌که خانم احمدی خراسانی تغییر قوانین را مهم خوانده و گفته است: «به نظر من، بحث تغییر قوانین مسأله مهمی است» و اولویت جنبش زنان معرفی کرده است. اگر مقصود ایشان از تغییر قوانین رفع نقایص آنها و اسلامی‌تر کردن قوانین باشد، همه مردم ایران طالب آن هستند و برای تحقق آن شهدای بسیار داده و مشکلات زیادی را تحمل کرده‌اند ولی اگر مقصود، تغییر قوانین اسلامی به قوانین فمینیستی و برابری مطلق باشد که ظاهراً مورد نظر نویسندگان است و به صراحت از آن نهضت حمایت می‌کند و نسبت به از دست رفتن قوانین شاهنشاهی در مورد خانواده بعد از انقلاب، اظهار ناخرسندی کرده است، خدا، مؤمنان و مردم ایران از این طرز تفکر بیزارند، زیرا اسلام را دین حکمت و عدالت می‌دانند و احکام آن را به مصلحت بشر می‌بینند.

۲. همانطور که پرسشگر این گفت‌وگو متوجه شده است، آشفتگی غربی در تئوری‌های فمینیستی وجود دارد ولی نگارنده مقاله منکر این آشفتگی شده و گفته است: شما چطور این آشفتگی را می‌بینید؟ اتفاقاً به نظر من، تنها جنبشی که دقیقاً می‌داند چه کار می‌کند همین جنبش زنان است...» و حال آن‌که تنوع گروه‌ها و گرایش‌های فمینیستی به گونه‌ای است که برخی دانشوران غربی به جای کلمه فمینیسم، واژه «فمینیسم‌ها» را مورد استفاده قرار داده‌اند؛ گویا اختلاف موجود در این گرایش‌ها را به قدری گسترده یافته‌اند که، وجه اشتراک مهمی که استعمال فمینیسم را برای تمامی آن توجیه کند، نیافته‌اند، اگر چه در دو مسأله وحدت نظر دارند؛ اول آن‌که زنان به دلیل جنسیت خود گرفتار تبعیض و فروتری هستند، دوم آن‌که این فروتری باید از بین برود و لازمه آن اصلاح نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.<sup>۴</sup>

۳. خانم خراسانی در جای جای این گفت‌وگو بر استقلال زنان پای فشرده و مبارزه با نظام مردسالار را که معتقد است «نظام مردسالاری به پهنای زندگی حضور دارد و مسائل

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۷ ۲. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۷ ۳. فقه الرضا، ص ۲۴۴

۴. درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام، ص ۱۰۳

زنان هم به پهنای زندگی وجود دارد» یک اصل مهم اولی در جنبش زنان دانسته و این صحنه مبارزه را جنگ تمام عیار خوانده است: «جنگی تمام عیار در جهان علیه زنان وجود دارد» و....

استقلال بخشی به زنان و ایجاد تضاد میان زنان و مردان از جمله شاخصه‌های فمینیسم است. نقد جامع این مطلق خود نیازمند تدوین کتاب یا مقاله‌ای مستقل است، لکن به نقل مطلبی از کتاب درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام اکتفا می‌کنیم: «برخی از فمینیست‌ها که منکر تفاوت زن و مرد هستند، اصولاً جنس مرد را دشمن اصلی زن می‌دانند و بر مبارزه با جنس مذکر اصرار می‌ورزند. برخی از نوشته‌های این گروه، فرض را بر جنگ و ستیز تاریخی میان دو جنس گذاشته و به جای دست گذاشتن بر ریشه انحراف جوامعی که همانا جهل و خودپسندی دو جنس است، میان زن و مرد صف‌بندی سیاسی ترسیم می‌کند.

فرهنگ جدید غرب، بر اساس منفعت‌طلبی و سوداگری و در راستای تقویت نظام سرمایه‌داری غرب شکل گرفته است. نتیجه سوداگری و فردگرایی چیزی جز تضاد منافع میان افراد و گروه‌های اجتماعی نیست. ایجاد اتحادیه‌های مختلف که بر اساس صف‌بندی‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند، تشکیل جمعیت‌های دفاع از حقوق زنان و اصل قرار گرفتن حقوق در برابر اخلاق، عمدتاً رهاورد همین دیدگاه‌ها است. یکی دیگر از نتایج فردگرایی غرب آن است که، زن و مرد را دو موجود مستقل و نه مکمل می‌داند و در برنامه‌های فرهنگی و نظام حقوقی، هر یک را به تنهایی ملاحظه می‌کند و از نگرش جامع نسبت به حقوق آحاد جامعه و مجموعه نظام اجتماعی عاجز است. تضاد میان زن و مرد نتیجه همین نگرش به فرد و جامعه است. تشکیل دهها «انجمن دفاع از حقوق مردان» در دهه‌های اخیر، که واکنش طبیعی تشکیل انجمن‌های زنانه در مغرب زمین است، نه تنها به تعادل اوضاع کمک نمی‌کند که تخاصم و ستیز را دارد، بلکه مراحل بحرانی‌تر خواهد کرد. جای تعجب است، جهان غرب که خود شعار «زنان نیمی از پیکره اجتماع» را مطرح و توسعه اقتصادی را در گرو فعالیت و ارتقای وضع زنان می‌داند، چگونه با قبول تخاصم بین دو جنس به فرسایش نیروها کمک می‌کند؟ ... نیاز متقابل عامل اصلی پیوند دهنده انسان‌ها به یکدیگر است و زن و مرد نیز از این ضابطه مستثنا نیستند. آن‌گاه که انسان احساس نیاز را به حس بی‌نیازی تبدیل کند، در راه انحطاط و خروج از مسیر اعتدال گام نهاده است...»<sup>۱</sup>